



# ماجرای تنتین خبرنگار جوان

۱

## فرار از شوروی

ویرایش  
جدید















# فرار از شوروی

(تن تن در سرزمین شوراها)

نویسنده و تصویرگر  
هرژه



ماجراهای تن تن  
خبرنگار جوان

تلفن: ۹۰۷۷۰۹۰۶

سال: ۱۳۷۲





ماجراهای تن تن  
خبرنگار جوان

## فرار از شوروی



تهران، صندوق پستی ۱۱۹۵-۱۳۶۴۵

هرزه، ۱۹۰۷-۱۹۸۳، Hergé  
فرار از شوروی / نویسنده: هرزه؛ ترجمه گروه  
نشر رایحه اندیشه - تهران، رایحه اندیشه، ۱۳۸۱.  
۶۲ ص: مصور (رنگی) - (ماجراهای تن تن - خبرنگار جوان)  
ISBN 964-7706-15-4  
فهرست نویسی بر اساس اطلاعات ایپا.  
عنوان اصلی: Tintin au pays des soviets.  
۱. داستانهای فکام - مصور - بیژن - قرن  
۲۰م. الف. رایحه اندیشه، بی. عنوان.  
PN۶۷۹۰/۳۲، ۷۴۱/۵۹۴۹۳  
۱۳۸۱  
کتابخانه ملی ایران  
محل نگهداری:

۳۸۰-۳۸۰۱۹

WWW.Iran - Books.com

E - mail: Rayche @ Iran - Books.com

کار گروه ترجمه و آماده سازی

چاپ سوم: ۱۳۸۳ تیراز: ۳۳۰۰ نسخه  
لیتوگرافی: سیحون چاپ: چاپخانه قدیانی  
شماره ۴-۱۵-۶۶-۷۷-۹۶۴  
قیمت ۱۷۵۰ تومان





تلاش همیشگی ما این بوده و هست که خوانندگان مجله، از مطالب آن راضی باشند. همچنین دلمان می خواهد که شما خوانندگان عزیز، در جریان رویدادهای خارج از کشور هم باشید. به این جهت تصمیم گرفته شد که یکی از بهترین خبرنگاران جهت تهیه گزارشی از سرزمین روسیه و جمهوری های شوروی به مسکو اعزام شود. این خبرنگار جوان کسی نیست جز تن تن.

از این پس شما هر هفته، ماجراهایی که برای او اتفاق افتاده است را می خوانید. باید بگوییم که تمام عکس های این گزارش ها اختصاصی بوده و توسط تن تن و با کمک سگ دوست داشتنی او، برفی گرفته شده است.

سردبیر مجله ی هفتگی قرن بیستم



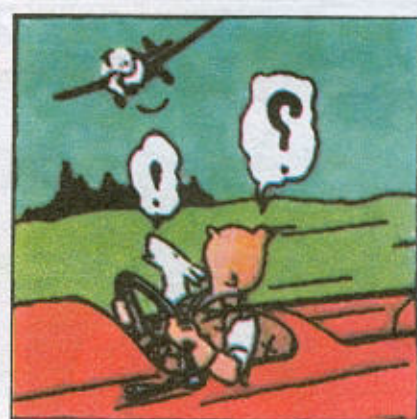




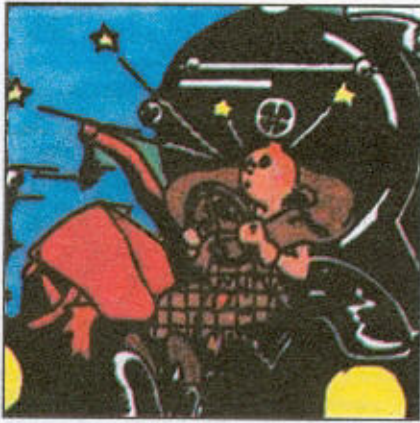
































اینهاش!... اومد، باید مخفی شم.



فقط چند دقیقه وقت می گیره تا ترتیب کارو بدم  
... حالا همه چیز رو به راه شد.



بهم تلگراف زدن که یه خبرنگار جوون از این جا  
می گذره و باید هر طور شده  
وسیله ی اون از خط خارج بشه...



چه وحشتناک!.. انگار کور شدم!



به بازرس زنگ بزnm بیاد!



این جا باش تا برگردم!  
اگر چه کار مشکلیه ولی  
باید ادای مُرده ها رو  
درآرم! این طوری بهش  
کلک می زنم.

چه  
خشن!



چی می گه؟  
تا بازرس از استولیتس  
برسه، داخل خونه ام  
نگهش می دارم  
چه معجزه ای! چشمام  
خوب شد!



بگیر که اومد!

داغونش کن!

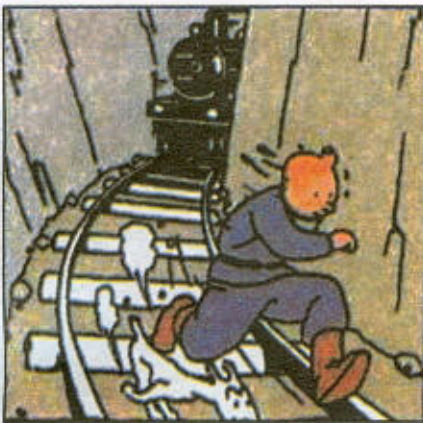
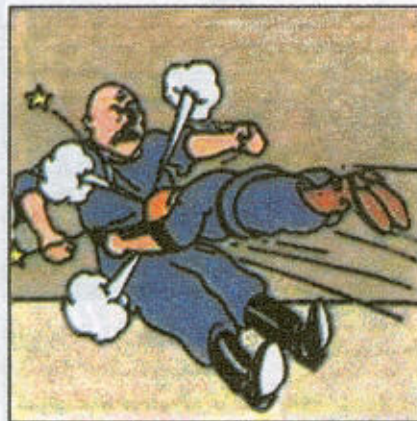


بله... تا من ریل ها رو جا بزnm، شما فرصت دارید بیایید  
این جا و گواهی کنید که حادثه غیرعمدی بوده! خودم درب  
و داغونش کردم!

حالا می بینم کی درب و داغون شده!

بزnm تن تن!









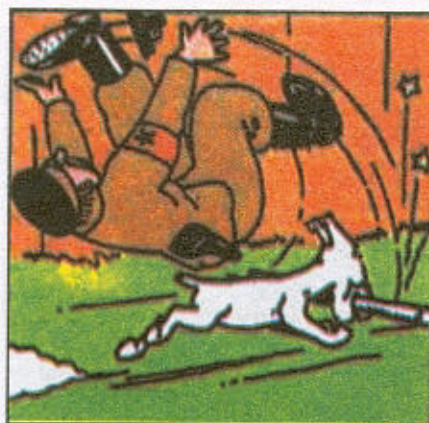




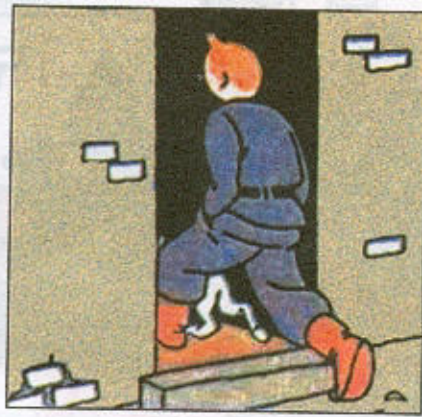








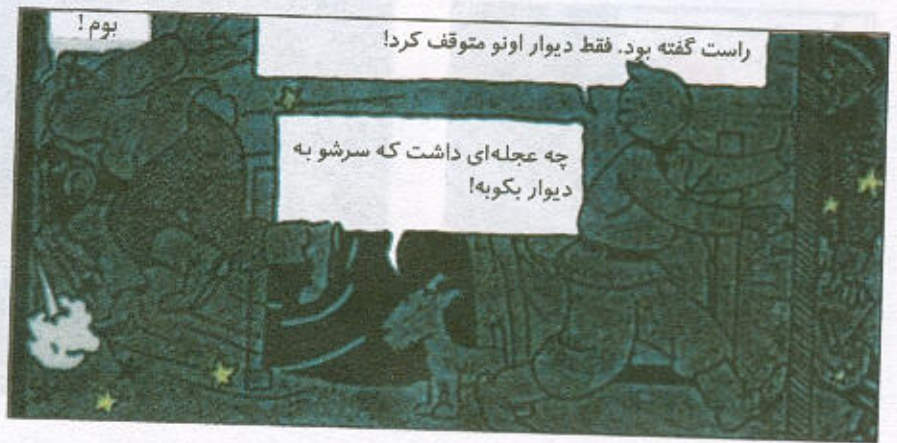




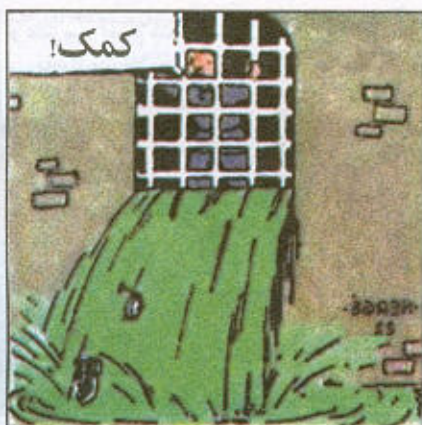
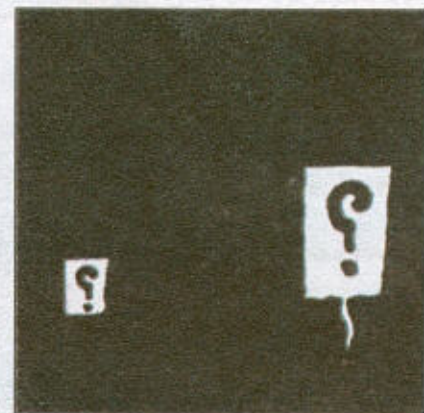




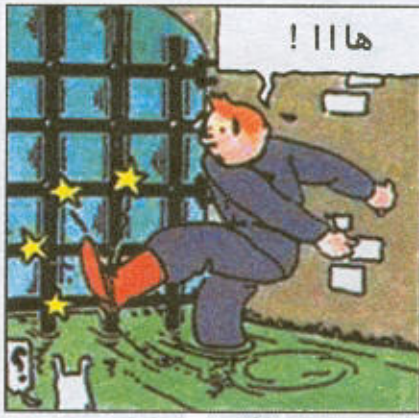








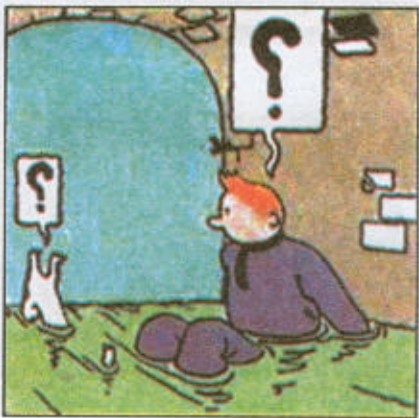




اینم وصیت نامه ام... من... تن تن... در آخرین لحظات عمرم از خدا می خواهم که منو ببخشه و ...



برفی، هیچ کاری نمی تونم بکنم. من محکوم شدم که این جا از بین برم. ولی تو برو، خودتو نجات بده، تو می تونی بری، برو!



و عمر من تموم شد... من... داخل یه دالان دارم... از بین می رم... اگر کسی این وصیت نامه را پیدا کر به بروکسل بفرستد.











بیخشید که تنهاون می دارم آقایون!



برفی ا خیلی ازشون جلو تر هستیم ها ا ولی اون ها اسلحه دارن.



بگیرش پوت فردکسکی!  
به جان دیمتر ییف سولووز تنخوپتزی هرطور شده می گیرمش ا حالا نشونت می دم که چه طوری در یه چشم به هم زدن می گیرمش.



تن تن! می دونی که این جا شنا کردن ممنوعه؟ پس چرا پریدی تو آب؟

کمک!  
کمک!



فکر کنم حسابمون رسیده است! باید کلاک بزتم!

فردررر!



زدیم وسط خال! ادامه بده!

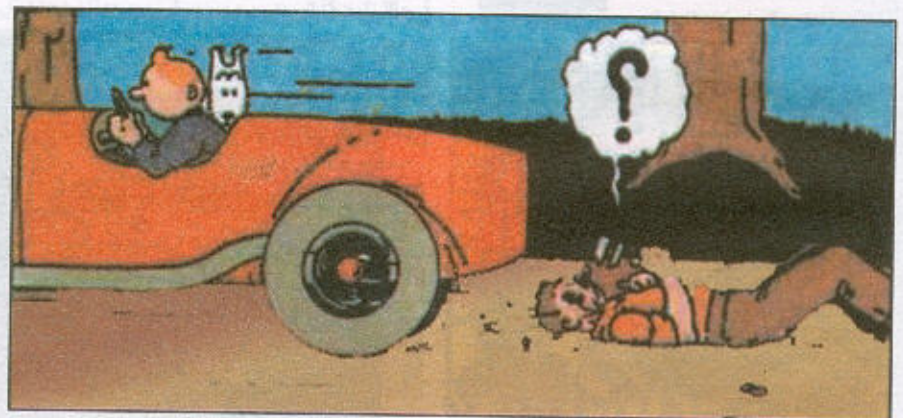


اگه بگیرش بیارم خرد و خاکشیرش می کنم و حسابشو می رسم! فکر کرده با یه عده هالو طرفه؟

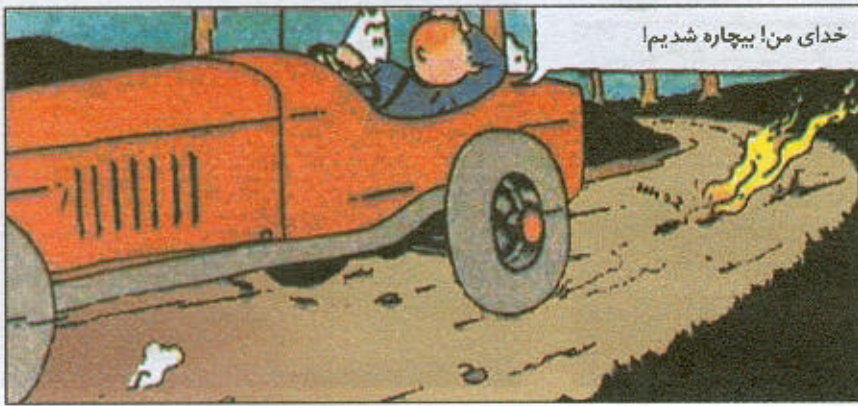


دیدي زياد طول نکشيد. فوري زدمش!





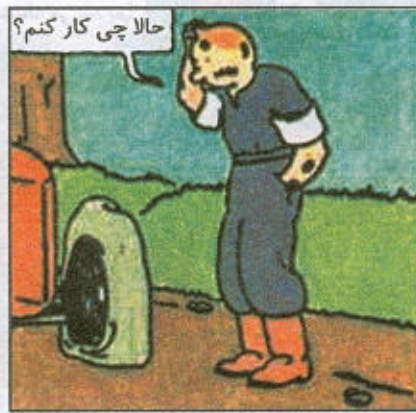














اینم از لاستیک! حالا به نگاه دیگه به موتور ماشین بندازم!



باشه، بریم نگاه کن!

خیلی ممنون که کمک کردی! خدا خیرت بده!



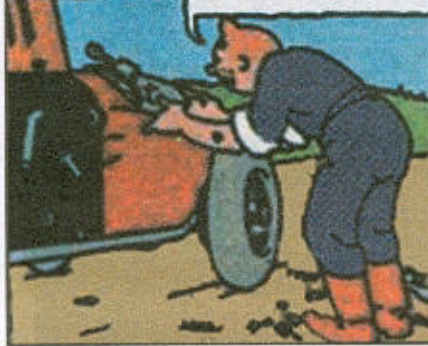
ببین! لاستیک ماشین خوب پُر باد شد.



حالا بگه موتور بسته شد، ولی چرا کلی اضافه آوردم؟ اقا مهم نیست!



ولی فوری جمعش می‌کنم، می‌ذارم سر جاش. این که کاری نداره!



عجب! خیلی پیچیده است! چه ریخت و پاشی؟



آهان! روشن شد! حالا وقت حرکته!

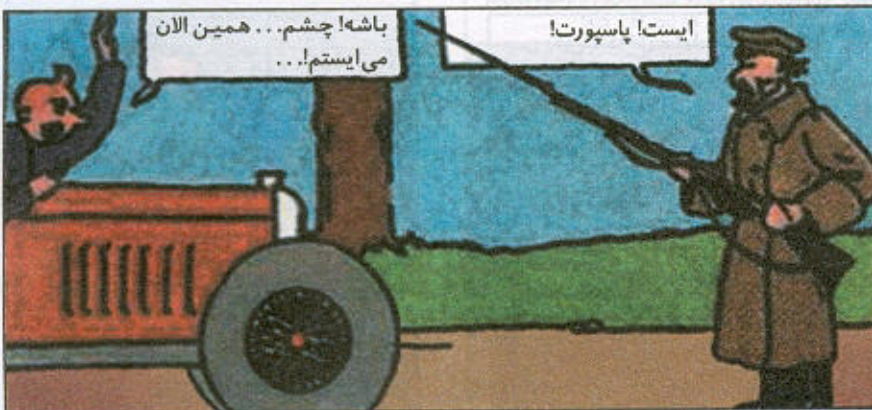


امیدوارم بدون اینها هم موتور کار کنه!



باشه! چشم... همین الان می‌ایستم...!

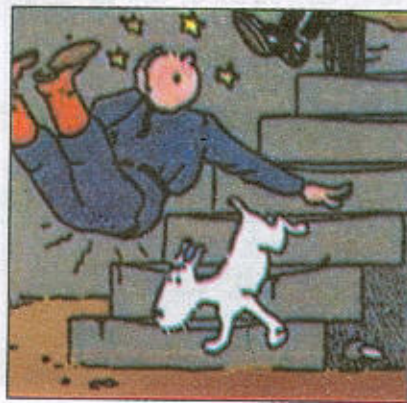
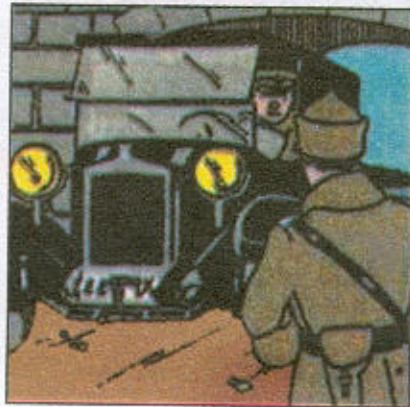
ایست! پاسپورت!



مسکو!











آقای تن تن! شما رو می فرستم به اتاق بازجویی تا هدف سفرتون رو برای ما روشن بشه!

شنیدی تن تن!



و حالا!



باید تن تنو نجات بدم!



اول با یه میله‌ی داغ شده روی آتش، شروع می کنیم.

کورخوندی، نمی تونی این کارو بکنی!



میله‌ی آهنی داغ، مناسب این کاره! چطوره؟



سگ لعنتی! اینم مزد توا حالا نوبت منه که برفی رو نجات بدم!



چه جیغ های غیرقابل تحملی!



باید ادای آدم های کتک خورده رو دربیارم!

خوب خدمتت رسیدن!



این خرده سرمایه دار، بالاخره مجبور می شه که اعتراف کنه!

چه جیغ های غیرقابل تحملی!

اصلاً نمی شه تحمل کرد!



اینو ببین! انگار به لباس غواصیه!



باید به فکری کنم تا قبل از اون موقع از این جا فرار بکنم. اما چطوری؟



برو تو! البته باید بدونی که تا به ساعت دیگه دوباره رئیس برای بازجویی منتظرته!



چقدر پوشیدنش سخته!... ولی بالاخره می پوشم! هر طور شده باید فرار کنم.



اول این قسمت از لباس ضد آب می پوشم! بعدش هم...



شاید بشه باهاش فرار کرد! این آخرین امید منه!



و این اولین قدم به سوی آزادی ست!



حالا باید این دیوارو خراب کنم. زود و سریع از این جا فرار کنم!



حالا باید عرض رودخونه رو طی کنم و برم اون طرف و از ساحل فرار کنم.



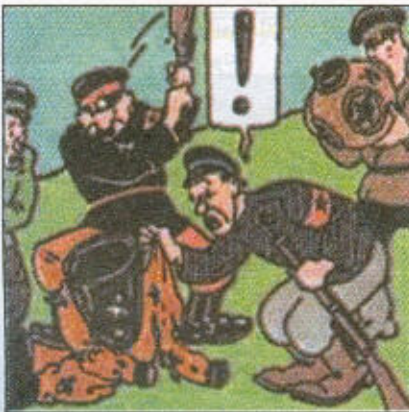
بالاخره راه باز شد. می تونم برم بیرون.



برفی! سعی کن خودتو به سطح آب برسونی! اون جا منتظرم باش!











خوب شد که شنا بلد بودیم و  
تونستیم فرار کنیم! خیلی  
شانس آوردیم!



تقا!  
تقا!  
تقا!



شالاپ!



شالاپ!



خورد به هدف!



اینم به سنگ برای این که یادشون بمونه که من  
هنوز زنده هستم!



اصلاً اون به روح شیطانی ست! به هیچ صورتی  
از بین نمی ره! باید فرار کنیم!



اون جا! اون جاست! بگیردش!



اینم برای تو، تا یادت  
بمونه!

تقا!  
تقا!  
تقا!



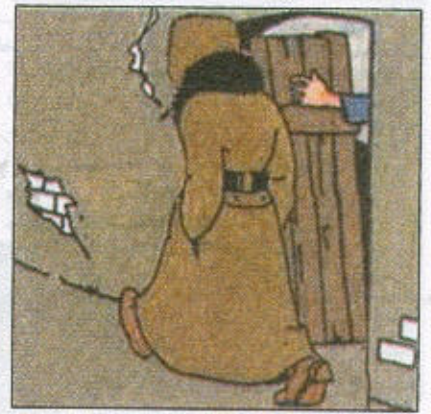
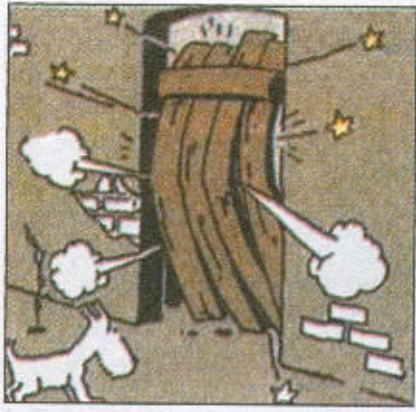
اینم مسکو، بین نظام کمونیستی، مسکوی به اون قشنگی  
رو چه طوری به خرابه تبدیل کرده!







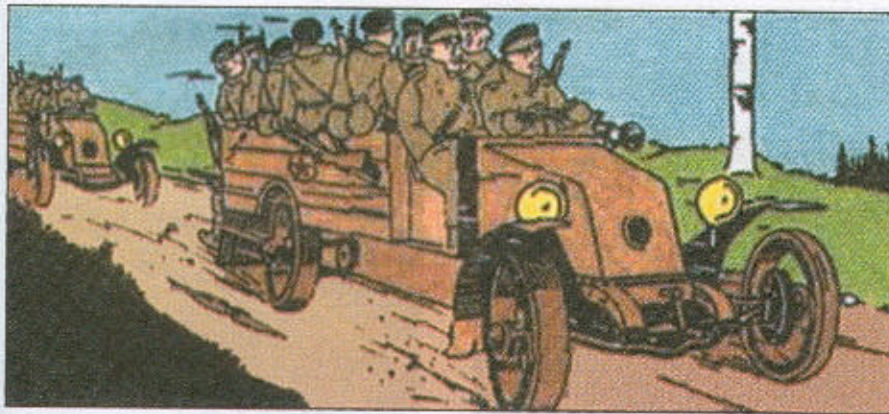




رفقا... ما با مشکل کمبود گندم روبه رو هستیم. اون مقداری هم که داشتیم، صرف تبلیغات خارجی شد. حالا ما به گندم نیاز داریم و باید اونو تهیه کنیم. وگرنه قحطی می شه... تنها راه حل این است که با یک حمله، ارتش سرخ به «کولاک» ها، انبارهای گندم اون ها رو غارت کنیم. با این کار هم انبارهای ما پر گندم می شه، هم درس عبرت خوبی برای اون ها خواهد بود.



کسی دیده نمی شه! همه چیز مرتبه!



من هم در این سفر، همراهشون می رم تا ببینم چی می شه!

این اشتباهو نکن!



روس ها دارن می آن!... اونها اومدن گندم ها تونو بدزدند!



باید عجله کنم، وگرنه دولت شوروی گندم های مردموغارت می کنه!



اول همراهشون می رم. بعد موقع پیاده شدن، فرار می کنم و زودتر می رم تا مردم شهر رو خبر کنم که قراره غارت بشن!









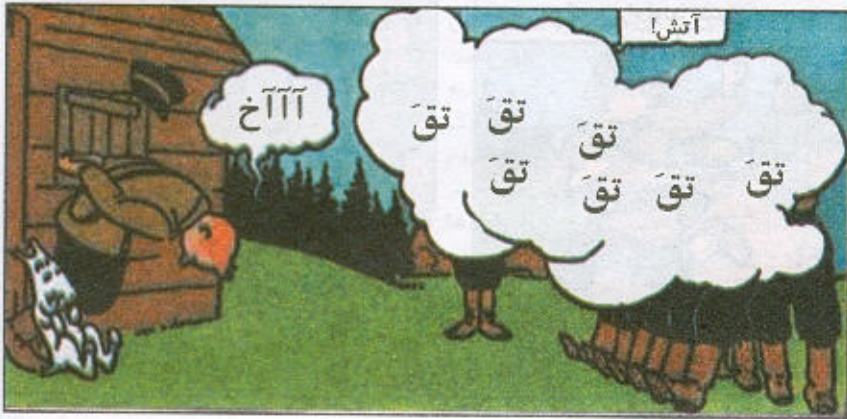
تن تن خراب کاری کردی!



این جیغ جیغو رو تیربارون کنید تا بفهمه که باید به مافوقش بذاره! احترام



شما حق ندارید این کارو بکنید!



آآآخ  
آتش!  
تق تق تق  
تق تق تق



آماده!



شب شد و برف هم در حال باریدن است.

هو چه سرد شده!



حالا هم نباید زیاد این جا بمونم. هوا داره تاریک می شه سرما هم از راه می آد.



خیلی خوب شد که موقع اومدن، گلوله های تفنگ ها رو در کامیون خالی کردم و به جای اون گلوله های مشقی گذاشتم! اون ها هم متوجه نشدن.



دیگه نمی تونم جلوتر برم! من همین جا یخ می زنم و از بین می رم؟



پیاده روی در برف طاقت فرساست!













خدا رو شکر که تو دفتر مجله، به ما یاد دادن که بدون کبریت آتش روشن کنیم! درست مثل اسکیموها!



چه سرده! دارم یخ می زنم. باید چوب جمع کنیم، و آتیش درست کنیم!



چرا تن تن غیب شد؟ اون جا چی شده؟



شالاپ!



حالا درست شد! انگار صدای شکستن یخ می آد.



چه وحشتناک! شدم مثل یه مجسمه یخی! بازم یه شیرین کاری دیگه!



چه بانمک شدی! این دفعه دیگه حتماً یخ می زنم و می میرم.



نکنه تن تن می خواد قایم موشک بازی کنه؟!؟













این پالتوها خوب گرمند، اما راحت نیستند!

چه خوشگله!



زیادم خطرناک نبود... چه مشت محکمی به درخت زد! عجب قلچماقیه!

اون قدر محکم زد که شاخه‌ی درخت شکست.



یعنی من مُردم!



سوار اسب شدن به این راحتی‌ها هم نیست!



حُب این از لباس! برم سراغ اسب!

چه قیافه‌ی باوقاری پیدا کرده!



چندتا نشان روی سینه‌اون قزاق بود، اما حالا غیب شده! فکر کنم گم شده باشن!

نه بابا! فکر می‌کنم لباسو پشت و رو پوشیدی!



ولی انگار چهار نعل رفتن راحت‌تره!



اسب سواری هم آموزش و تمرین می‌خواد!



تا من باشم دیگه سراغ اسب سواری نرم! برو به درک!



اگر دستم به اون کسی که گفته اسب نجیب‌ترین حیوون دنیاست برسه می‌دونم چی بهش بگم!



زیاده روی می‌کنی‌ها!



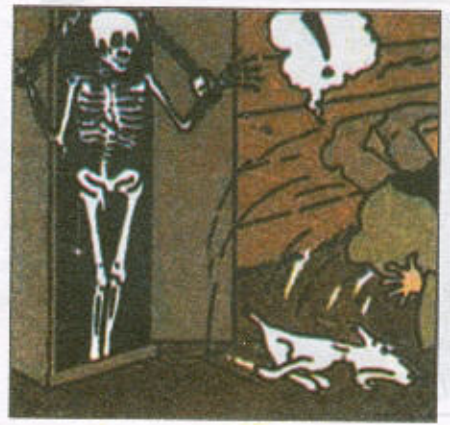




راهی هم برای برای خروج نیست؟



ف... فک فکر...  
کنم... دوباره گیر  
افتادم!



چه صدای گرفته‌ای داره! حتماً سرما خورده!



با ورودت  
به این خونه...

باید ببینم کیه؟



... تویی که  
آرامش سرزمین  
مرده‌ها رو به هم  
می‌زنی!

خدای من! چی می‌شنوم!



وای بر تو  
ای خارجی!

و به تردبان فلزی! می‌شه با اون رفت پایین، اون  
پایین یه خبرهایی است.



فکر کنم خیلی گوده!



اینم اون صدای غیبی، یه شبح  
مُدرن! که صدای ضبط شده  
رو پخش می‌کنه.  
... وارد سرزمین  
ظلمانی مرده‌ها  
می‌شوی!

ببینم چیه؟ مشکوک به نظر می‌ادا!



تو وارد...

بیشتر از یه ساعته که دارم تلاش می‌کنم این درو  
باز کنم!



لحظه به لحظه عجیب‌تر می‌شه!



نرو، تن تن! خطرناکه‌ها! معلوم نیست چه بلایی  
سرت می‌ادا!



توکل به خدا!

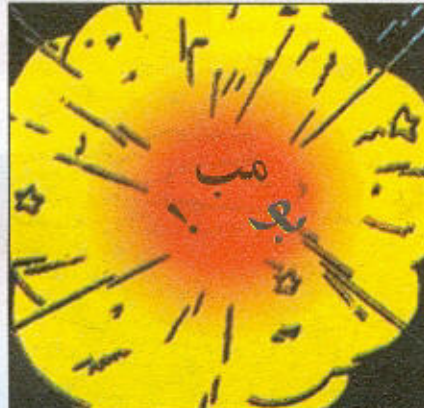
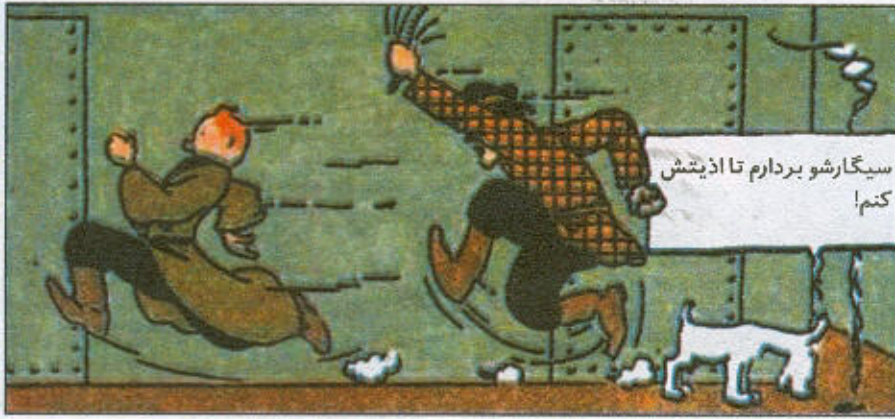








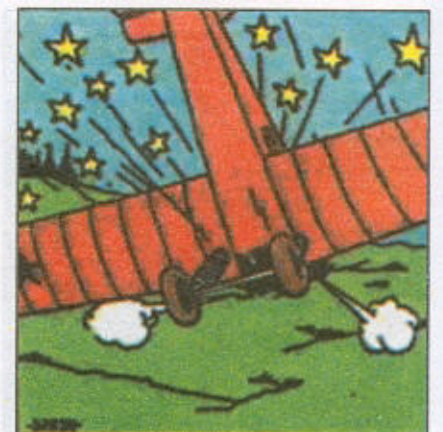






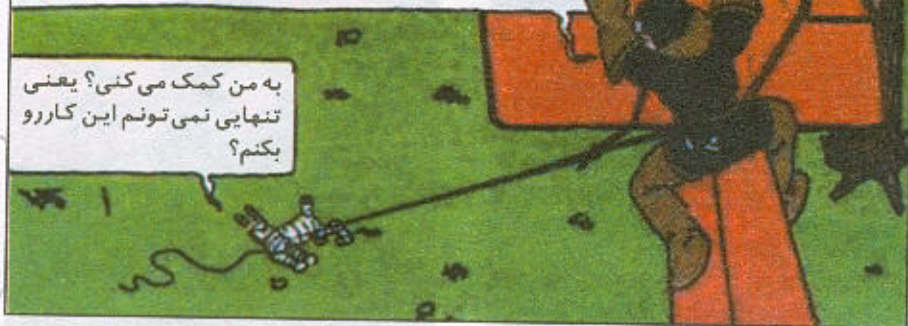








برفی! اون طنابو بگیر و آروم بکش! الان می آم کمکت. باید هواپیما رو مثل اولش درست کنیم.

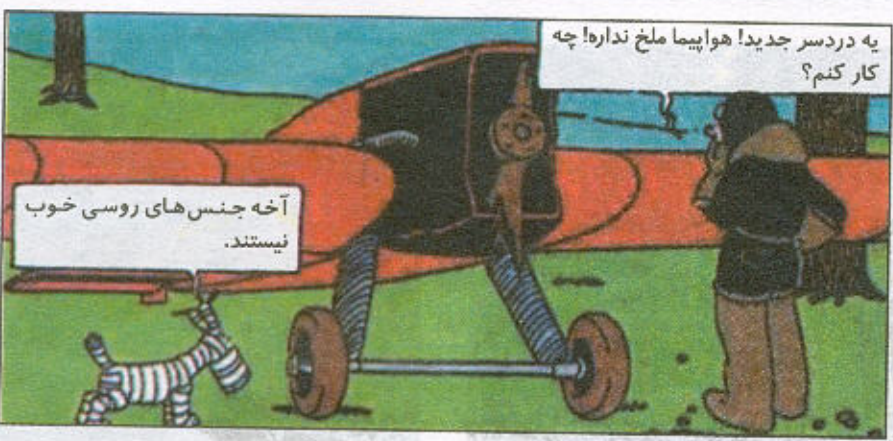


به من کمک می کنی؟ یعنی تنهایی نمی تونم این کارو بکنم؟

حالا چطوری هواپیما رو به حالت اولش برگردونم؟



آه! چه بوی بنزینی گرفتم!



یه دردرس جدید! هواپیما ملخ نداره! چه کار کنم؟

آخه جنس های روسی خوب نیستند.



دیدي تونستم تنهایی اونو برگردونم!



چاقو، وسیله ی خوبی برای بریدن درخت نیست ... اما چاره ای نیست ...



انگار ممکنه برای مدتی این جا بمونیم. و حالا کارو شروع کنیم.



باید یه ملخ دیگه خودم بسازم.



چطوری بعضی ها رو چوب حکاکی می کنن و لذت می برندن؟ چه حوصله ای دارن.



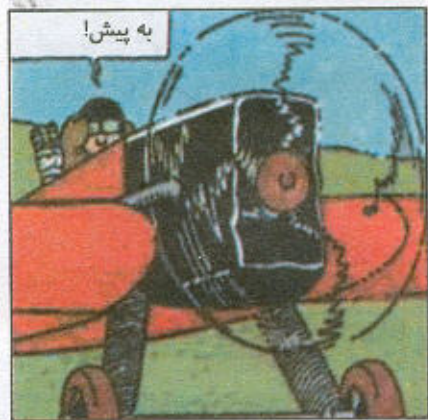
بریدن درخت، یه کم مشکل تر از بریدن پنیره!



درست شد! .. با صبر و حوصله هر کاری ممکنه!

می بینی تن تن! کار کردن آدمو سر حال می آره!





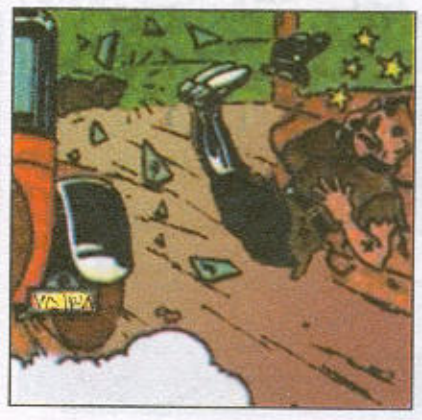












مردی تن تن...؟ جواب بده، بگو بله یا خیر!



تن تن...؟



بالاخره تنها شدیم. ها... ها! خیال کردید زرنگید!



خیلی عجیبه ها!



ولادیمیرا تو هستی؟ یه بسته داری!



سه دقیقه فرصت داری! ... بعد از اون می کشیمت ... فهمیدی؟ ...

این دفعه دیگه کارم تمومه!



ما، صد هزار روبل به تو می دیم که عضو کاک ب بشی می کشیم! می پذیری یا نه؟

نه!

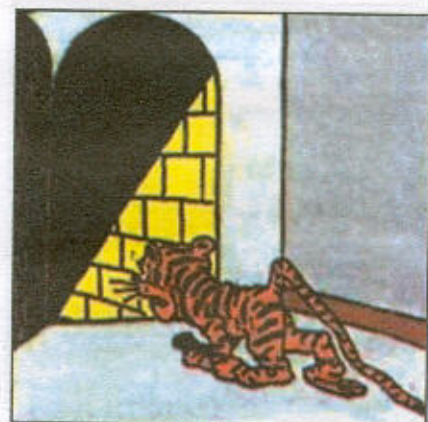
نه!



بیاریش پایین... و با زنجیر اونو ببندید. می خوام ازش بازجویی کنم!

چه بلایی سر تن تن آوردید؟









ووو آه!  
وو آه!



حالا مطمئنی که اون تیره رفته؟  
کاملاً مطمئنم! اون به طرف سبزه زار فرار کرد. خیلی هم ترسیده بود.



چه بدشانسی! ... موقع دنبال کردن اونا، راهو گم کردم! حالا گم شدم.



دیگه دارم باور می کنم که یه تیرم! ... ولی خیلی خسته شدم!



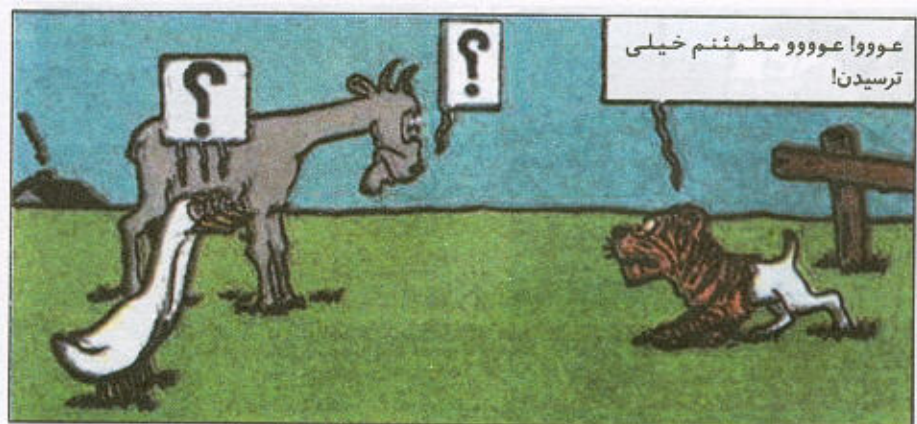
مهم نیست، بالاخره پوست تیر که طوری نشد!



حالا باید خودمو آزاد کنم!



چه بد! ... افتادم تو دام!



عوووو! مطمئنم خیلی ترسیدن!





آه لباس ببریم پاره شد؟ ولی نصف اون باقی مونده!  
پس اینه که به من می خندن. بهتره این تکه از لباسو  
هم در بیارم و...









این بوی کلروفورمه! پس می خواستن ما بخوابیم و...



آه... هوای آزاد... برم طرف پنجره! وای بیچاره شدم!



چی شد... چرا سرم می چرخه... چرا په دفعه خوابم گرفتم؟



ای تن تن! تو از همه ی دام ها فرار کردی، اما من از تو زرنگ تر بودم. از دست من نمی شه فرار کرد.



ها... ها... کلروفورم اثر کرد! مسکو از این کارم خوشحال می شه! حتماً به من جایزه هم می دن.



وای... صدای پای کسی می آد. حتماً یکی داره می آد این جا. زود خودمو بزنم به خواب!



حالا فهمیدی که تن تنو نمی شه به راحتی دستگیر کرد... شما عضو کاگ ب هستی؟



ها... ها... فکر کردی منو گرفتی؟ ولی حالا تو به دست من افتادی آقای بوسترینگویچ!



باید سریع پلیسو خبر کنم!



حتماً به مدرک مهمیه! ولی رمزی نوشته شده نمی تونم چیزی ازش بفهمم!



این نامه ای که تو جیبته چیه؟









یعنی چه؟ دیگه حرف منو گوش نمی کنی؟  
سوار شو...



سوار ماشین شو، دوست عزیز!



نه، من از این سفر  
خسته شدم!

فروشنده راست می گفت، این ماشین خیلی خوبیه، راحت  
تا ۱۲۰ کیلومتر سرعت می ره!

ولی با یه ترمز پرت می شیم بیرون!



دیگه تکرار نشه ها! یه سگ خوب، همیشه  
حرف صاحبشو گوش می کنه!



وای! یه دست اندازا جاده لغزنده است، نمی شه ترمز کرد!

پیش بینی کرده  
بودم!



به طرف  
بروکسل



انگار نباید اصرار کنم. برگردیم بروکسل بهتره! اون جا کمی استراحت می کنم تا  
ماجراهای دیگه ای رو دنبال کنم.

جانمی جان خطرها تموم شد. زندگی  
ماجراجویانه تموم شد.

به طرف  
بروکسل



این چه وضعیه!... به خاطر پریدن به داخل قطار  
در حال حرکت جریمه می شید!

عصبانی نشوید!  
خسارتشو می پردازم!





نمی دونم آیا کسی برای استقبالمون به ایستگاه می آد یا نه؟



اگه رسیدیم خونه دوست دارم چهل ساعت به بند بخوابم!

هورا!!! به مرز بلژیک رسیدیم.



خیلی کیف داره که دوباره بر می گردیم به خونمون، مگه نه؟ دیم داری داری رام، رام داری داری رام!



تن تن، مگه عقلتو از دست دادی؟

حالا بهتره موهامو شانه کنم، برای ورود به بروکسل باید تمیز و مرتب باشم.



تن تن، خجالت نمی کشی، این قدر به خودت می رسی؟

حالا یه برس بکشم به کفش هام.



پس من چی؟ منم باید خوشگل کنم!

این تن تن خیلی خودخواهه... فکر می کنه فقط اون باید مرتب باشه!



برفی... برفی... رسیدیم به لینز



فکر کنم این جا نمایشگاه!

در همان حال در بروکسل...



ایستگاه قطار شمالی

این هم تیرلومون!



تیرلومون جایی است که قند سفیدو پالایش شده در اون جا درست می کنند.

چه خوب! به لوون رسیدیم.



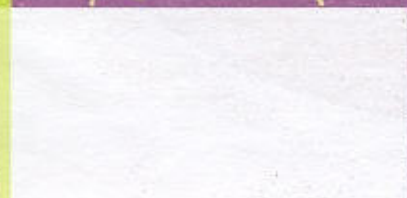
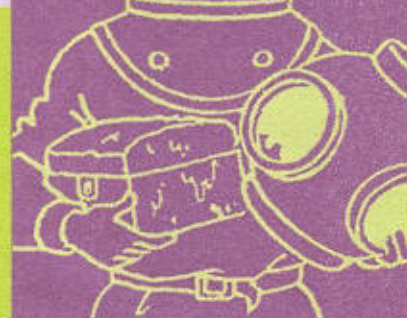
دیگه تکون نمی خورم تا کثیف نشم!

دروود بر تن تن و برفی!

پایان







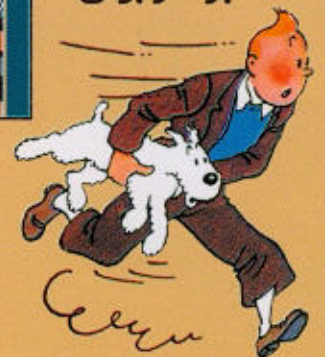








# ماجرای تارتان خبرنگار جوان



ISBN 964-7706-15-4



**سنتز رایجه اندینتته**

نشانی: تهران / خیابان ارادی / خیابان شادمهر / پش کوجه شادی / شماره ۱۸۱  
تلفن: ۶۰۵۶۳۲۷ / کد پستی: ۱۲۵۶۶